

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۲

آیه ۶۲

آیه و ترجمه

ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ۶۲
ترجمه :

۶۲- کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند، و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان بخدا و روز رستخیز آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است، و هیچگونه ترس و غمی برای آنها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصر و زمان خود بر طبق وظائف و فرمان الهی عمل کرده‌اند ماجورند و رستگار).

تفسیر :

قانون کلی نجات

در تعقیب بحثهای مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی، اشاره کرده می‌گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهر سازی، در پیشگاه خداوند بزرگ ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می‌شود کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده‌اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم).

و بنابراین «نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته» (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۳

این آیه تقریباً با همین عبارت در سوره مائده آیه ۶۹ آمده، و با تفاوتی بیشتر در سوره حج آیه ۱۷ آمده است.

مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است نشان می‌دهد که یهود و

نصاری به خود می‌بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را در بست منحصر به خود می‌دانستند.

شاید همین تفاخر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می‌گوید: ایمان ظاهری مخصوصاً بدون انجام عمل صالح چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی‌ارزش است، تنها ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح و تواءم باشد در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می‌گردد.

یک سؤال مهم

بعضی از بهانه جویان آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده‌اند، آنها می‌گویند بنابراین آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ: به خوبی می‌دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، قرآن در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید: و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد».

بعلاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید اگر تفسیر فوق صحیح باشد با بخش عظیمی از آیات قرآن

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۴

تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه روشنتر و مناسبتر به نظر می‌رسد.

۱- اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلماً به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می‌آورند چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره بقره خواهد آمد.

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره مائده می‌گوید: قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التورات و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم: «ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید» (و از جمله به پیامبر اسلام (صلی

الله علیه و آله و سلم) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید).

۲ - این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می‌شود؟ آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟ در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل نجات است، و جای هیچگونه نگرانی نیست. بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند، همانگونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام. این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد نیز استفاده می‌شود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۵

نکته‌ها

۱- سرگذشت جالب سلمان فارسی

بد نیست در اینجا شأن نزولی را که برای تفسیر آیه فوق آمده است و در تفسیر جامع البیان (طبری) جلد اول نقل شده برای تکمیل این بیان بیاوریم، در این تفسیر چنین می‌خوانیم:

«سلمان» اهل جندی شاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستنی داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤالاتی کردند راهب در پاسخ آنها گفت: کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل شده.

گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر بدین او گرویدند به آنها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می‌کنند حرام است از آن نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت روزها همچنان از او مطالب مذهبی می‌آموختند

روز عیدی پیش آمد حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت.

در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد که غذای آنها بر او حرام است، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده؟ راهب مزبور را معرفی کرد. حاکم راهب را احضار نموده به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۶

و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو! سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در «دیر موصل» گذاشته شد، پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد. در دیر موصل سلمان بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.

عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد و کسب دانش کند. روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت تمام خوبیها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند. عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است، عالم مزبور اضافه کرد من پیر شده ام خیال نمی کنم او را درک نمایم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هائی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند. در بازگشت آنها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۷

دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار نموده به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله «جهینه» فروختند! سلمان و غلام دیگر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را می کشید.

در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت: خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟

سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد اطراف پیامبر اسلام می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد، پیامبر فرمود چیست؟ سلمان پاسخ داد: صدقه است، پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم آورد پیامبر پرسید این چیست؟ سلمان پاسخ داد هدیه است، پیامبر فرمود: بنشین. پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردند، مطلب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد، و نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد

کسی از حاضران به سلمان گفت آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می نمودند.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۸

اینجا بود که آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت: آنها که به ادیان حق ایمان حقیقی داشته اند و پیغمبر اسلام را درک نکرده اند دارای اجر و پاداش مؤمنان خواهند بود.

۲ - صابئان کیانند؟

دانشمند معروف «راغب» در کتاب «مفردات» می‌نویسد: آنها جمعیتی از پیروان نوح (علیه السلام) بوده‌اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان و یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده، و به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته‌اند. و اینکه بعضی آنها را مشرک و ستاره‌پرست، و بعضی دیگر آنها را مجوس می‌دانند صحیح نیست، زیرا آیه ۱۷ سوره حج، «مشرکان» و «مجوس» را در کنار «صابئان» آورده می‌گوید: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ... بنابراین صابئان بطور یقین غیر از مشرکان و مجوسند. اما اینکه آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل اقوال گوناگونی وجود دارد و نیز در اینکه ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست؟ بحث است.

«شهرستانی» در کتاب «ملل و نحل» می‌نویسد: «صابئه» از «صبا» گرفته شده، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را «صابئه» می‌گویند. در «مصباح المنیر» فیومی آمده: «صبا» به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۸۹

در «فرهنگ دهخدا» پس از تأیید اینکه این کلمه عبری است می‌گوید صابئین جمع صابی و مشتق از ریشه عبری (ص - ب - ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمید کنندگان) می‌باشد. که به هنگام تعریب «ع» آن ساقط شده و مغتسله که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه «صابی» است. محققان معاصر و جدید نیز این کلمه را عبری می‌دانند. «دائرة المعارف» فرانسه جلد چهارم صفحه ۲۲ این واژه را عبری دانسته و آنرا به معنی فرو بردن در آب یا تعمید می‌داند. «ژسینوس» آلمانی می‌گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشه‌های که به معنی ستاره است مشتق باشد. نویسنده «کشاف اصطلاح الفنون» «صابئین فرقه‌ای هستند که ملائکه را

می‌پرستند، و «زبور» می‌خوانند، و به قبله توجه می‌کنند.
در کتاب «التنبیه و الاشراف» به نقل «امثال و حکم» صفحه ۱۶۶۶ آمده: «پیش از آنکه زرتشت آئین مجوس را به گشتاسب عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب «حنفاء» بودند و ایشان صابئانند، و آن آئینی هست که «بوداسب» آن را به زمان «طهمورس» آورده است.
و اما علت اختلافات و گفتگو درباره این طائفه این است که: در اثر کمی جمعیت آنها و اصرار به نهان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر اینکه: آئین آنها، آئین اختصاصی است، نه عمومی، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس وضع آنها به صورت اسرارآمیزی درآمده، و جمعیت آنها به سوی انقراض می‌رود. این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند ازدواج با غیر همکیش خود را حرام می‌دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۰

بانوان دستور مؤکد دارند و بسیاری از آنها بر اثر آمیزش فراوان با مسلمانان تغییر آئین می‌دهند.

۳- عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتابهای مقدس آسمانی به آدم، و پس از وی به نوح، و بعد از او به سام، و سپس به رام، و بعد به ابراهیم خلیل، سپس به موسی و بعد از او بر یحیی بن زکریا نازل شده است.

کتابهای مقدسی که از نظر آنان اهمیت کتاب را «سدره» یا «صحف» آدم نیز می‌نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می‌کند.
۲- کتاب «ادرافشاده» یا «سدراده» که درباره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می‌گوید. آنها معتقدند این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی والهام شده.

۳- کتاب «قلستا» درباره مراسم ازدواج و زناشوئی و کتابهای فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرفنظر می‌شود.
چنانکه از گفته بالا و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می‌آید آنان پیروان یحیی بن زکریا می‌باشند، و هم اکنون قریب پنج هزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون و در اهواز، خرمشهر، آبادان

شادگان) به سر می‌برند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا «یوحنا المعمد» می‌خوانند منسوب نموده‌اند. ولی نویسنده کتاب «بلوغ الارب» می‌گوید: «صابئین» یکی از ملتهای

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۱

بزرگ هستند و اختلاف نظر درباره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان است و همانطور که از آیه ۶۲ بقره بر می‌آید این جمعیت به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند، اینان همان قوم ابراهیم خلیلند که ابراهیم ماء‌مور دعوت آنان بود، آنها در حران سرزمین صابئان زندگی می‌کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک.

مشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و ... احترام می‌گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می‌دادند، کعبه را محترم می‌شمردند و حج را به جا می‌آوردند، مردار، خون، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می‌دانستند. عده‌ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که «هلال بن محسن» صابئی از آن جمله است. اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده‌اند که: بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست، اینان را به این جهت صابئین گفتند که از تقید به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند ... بنابراین اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.

جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و مشرکان آنها با بت‌پرستان همراه گردیدند.

وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می‌شود که این گروه دو قسم بودند: صابئان مشرک و صابئان حنیف و بین این دو مناظرات و بحثهای فراوانی رد و بدل می‌شد.

از مجموع بحثهای فوق بر می‌آید که آنها در اصل پیرو یکی از پیامبران الهی بوده‌اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می‌کنند اختلاف است. همچنین روشن شد که آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می‌باشند.

آیه ۶۳ - ۶۴

آیه و ترجمه

و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما ءاتینکم بقوة و اذکروا ما فیه
لعلکم تتقون ۶۳
ثم تولیتم من بعد ذلک فلو لا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین ۶۴
ترجمه :

۶۳- و زمانی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم
(و بشما گفتیم) آنچه را (از آیات و دستورات خداوند بشما داده ایم با قدرت
بگیرید، و آنچه را در آن هست بخاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا
پرهیزگار شوید.

۶۴- سپس شما بعد از این جریان روگردان شدید و اگر فضل و رحمت
خداوند بر شما نبود از زیانکاران بودید.

تفسیر :

آیات خدا را با قوت بگیرید

در این آیات مسأله پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات
تورات و سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است:
نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم (و اذا
اخذنا میثاقکم).

«و طور را بالای سر شما قرار دادیم» (و رفعنا فوقکم الطور).

«و گفتیم آنچه را از آیات الهی به شما داده ایم با قدرت و قوت بگیرید»

(خذوا ما آتیناکم بقوة).

«و آنچه را در آن است دقیقاً به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا

پرهیزکار شوید» (و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون).

ولی شما پیمان خود را به دست فراموشی سپردید «و بعد از این ماجرا، روی
گردان شدید» (ثم تولیتم من بعد ذلک).

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید» (فلو لا فضل
الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین).

نکته‌ها

۱- منظور از پیمان

در اینجا همانست که در آیه ۴۰ همین سوره آمده، و در آیه ۸۳ و ۸۴ نیز خواهد آمد، مواد این پیمان عبارت بود از توحید پروردگار نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، برپا داشتن نماز اداء زکات، پرهیز از خونریزی، که در تورات نیز بیان شده است. از آیه ۱۲ سوره مائده نیز استفاده می‌شود که خدا از یهود پیمان گرفت که به همه پیامبران الهی ایمان داشته باشند و از آنان پشتیبانی کنند، و در راه خدا صدقه و انفاق نمایند، و در ذیل همان آیه برای آنها تضمین می‌کند که اگر به این پیمان عمل کنند، اهل بهشت خواهند بود.

۲- چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت

مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی از قول ابن زید چنین نقل می‌کند هنگامی که موسی (علیه السلام) از کوه طور بازگشت و تورات را با خود آورد، به قوم خویش اعلام کرد کتاب آسمانی آورده‌ام که حاوی دستورات دینی و حلال و حرام است، دستوراتی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آنرا بپذیرید و به احکام آن عمل کنید.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۴

یهود به بهانه اینکه تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد، تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آنها قرار دهند.

در این هنگام موسی (علیه السلام) اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمایید این عذاب و کیفر از شما بر طرف می‌شود و گرنه همه هلاک خواهید شد.

آنها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می‌کشیدند، ولی به برکت توبه سرانجام این عذاب الهی از آنها دفع شد.»

همین مضمون در آیه ۹۳ بقره و ۱۵۴ نساء و ۱۷۱ اعراف با مختصر تفاوتی آمده است.

یادآوری این نکته در اینجا نیز ضروری است که در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل جمعی از مفسران معتقدند که به فرمان خداوند، طور از

جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت. در حالی که بعضی دیگر می‌گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمتهای بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند و احتمال می‌دادند هر لحظه ممکن است بر سر آنها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام گرفت و کوه به جای خود قرار گرفت. این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد، و از بالای سر آنها گذشت به طوری که چند لحظه آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۵

۳- پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته‌اند: قرار گرفتن کوه بر سر آنها جنبه ارهاب و ترسانیدن داشته نه اجبار، وگرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد ولی صحیح‌تر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد که افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را در هم می‌شکند و آنها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح می‌کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می‌کند. و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه‌های عملی آن بوده است وگرنه اعتقاد را نمی‌توان با اکراه تغییر داد.

۴- کوه طور

در اینکه منظور از «طور» در اینجا اسم جنس به معنی مطلق کوه است و یا کوه معینی؟ دو تفسیر وجود دارد: بعضی گفته‌اند طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی بوده است، در حالی که بعضی دیگر احتمال داده‌اند طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه ۱۷۱ سوره اعراف از آن تعبیر به جبل شده است (و اذ نتقنا الجبل فوقهم).

۵- در تفسیر جمله خذوا ما آتیناکم بقوه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که از آنحضرت پرسیدند: اقوة الابدان او قوة القلب: «آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟»

امام در پاسخ فرمود: «فیهمما جمیعا» «هم با قدرت جسمانی و هم

و این دستوری است برای همه پیروان ادیان آسمانی در هر عصر و زمان که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی.

آیه ۶۵ - ۶۶

آیه و ترجمه

و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسین ۶۵
فجعلناها نکلا لما بین یدیها و ما خلفها و موعظة للمتقین ۶۶
ترجمه :

۶۵- بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه‌های طرد شده‌ای در آئید.
۶۶- ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.

تفسیر :

عصیانگران روز شنبه

این دو آیه نیز مانند آیات گذشته به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می‌کند:

نخست می‌گوید: «قطعا حال کسانی را که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید» (و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت).
و نیز دانستید که ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌گان طرد شده‌ای در آئید و آنها چنین شدند (فقلنا لهم کونوا قردة خاسین).
«ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمانهای بعد قرار دادیم» (فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها).
«و همچنین پند و اندرزی برای پرهیزکاران» (و موعظة للمتقین).
خلاصه ماجرا چنین بود: «خداوند به یهود دستور داده بود، روز «شنبه» را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می‌زیستند به عنوان آزمایش

دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می‌شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می‌شدند، آنها به فکر حيله‌گری افتادند و با یکنوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره‌شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت».

آیا این مسخ و دگرگونی چهره جنبه جسمانی داشته یا روانی و اخلاقی؟ و نیز این قوم در کجا می‌زیستند؟ و با چه نیرنگی برای گرفتن ماهی متوسل شدند؟

پاسخ تمام این سؤالات و مسائل دیگر را در این رابطه در جلد ششم ذیل آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف مطالعه خواهید فرمود (جلد ششم صفحه ۳۱۸ تا ۳۲۸).

جمله فقلنا لهم کونوا قرده خاسئين کنایه از سرعت عمل است که با یک

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۸

اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد. جالب اینکه از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در معنی این آیه نقل شده که فرمودند: منظور از «ما بین یدیها» نسل آن زمان و مراد از «ما خلفها» ما مسلمانان هستیم، یعنی این درس عبرت مخصوص بنی اسرائیل نبود، و همه انسانها را شامل می‌شود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۲۹۹

آیه ۶۷ - ۷۴

آیه و ترجمه

و اذ قال موسى لقومه ان الله يامرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اكون من الجهالين ۶۷

قالوا ادع لنا ربک يبين لنا ما هي قال انه يقول انها بقرة لا فارض و لا بکرعوان بين ذلک فافعلوا ما تؤمرون ۶۸

قالوا ادع لنا ربک يبين لنا ما لونها قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين ۶۹

قالوا ادع لنا ربک يبين لنا ما هي ان البقر تشبه علينا و انا ان شاء الله لمهتدون ۷۰
قال انه يقول انها بقرة لا ذلول تثير الارض و لا تسقى الحرث مسلمة لاشية

فیها قالوا الن جئت بالحق فذبوها و ما کادوا یفعلون ۷۱

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۰

و اذ قتلتم نفسا فادراتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتُمون ۷۲
فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحی الله الموتی و یریکم ءایاته لعلکم تعقلون ۷۳
ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فہی کالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة
لما یتفجر منه الاءنہار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یتہبط
من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون ۷۴
ترجمہ :

۶۷- (و بخاطر بیاورید) هنگامی را کہ موسی بقوم خود گفت خداوند بہ شما
دستور می دہد مادہ گاوی را ذبح کنید (و قطعہای از بدن آنرا بہ مقتولی کہ
قاتل او شناختہ نشدہ بزنیذ تازندہ شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا
خاموش گردد) گفتند آیا ما را مسخرہ می کنی؟ (موسی گفت) بہ خدا پناہ
می برم از اینکہ از جاہلان باشم!
۶۸- گفتند (پس) از خدای خود بخواہ کہ برای ما روشن کند این مادہ گاو
چگونہ مادہ گاوی باشد؟ گفت خداوند می فرماید مادہ گاوی کہ نہ پیر و از
کار افتادہ، و نہ بکر و جوان، بلکہ میان این دو باشد، آنچه بہ شما دستور دادہ
شدہ (ہر چہ زودتر) انجام دہید.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۱

۶۹- گفتند: از پروردگار خود بخواہ کہ برای ما روشن سازد چہ رنگی داشتہ
باشد؟ گفت: خداوند می گوید: گاوی باشد زرد یک دست کہ رنگ آن
بینندگان را شاد و مسرور سازد!
۷۰- گفتند: از خدایت بخواہ برای ما روشن کند بالاخرہ چگونہ گاوی باشد؟
زیرا این گاو برای ما مبہم شدہ! و اگر خدا بخواہد ما ہدایت خواہیم شد!
۷۱- گفت: خداوند می فرماید گاوی باشد کہ برای شخم زدن رام شدہ باشد،
و برای زراعت آبکشی نکند، از ہر عیبی بر کنار و حتی ہیچگونہ رنگ دیگری
در آن نباشد، گفتند: الان حق مطلب را برای ما آوردی! سپس (چنان گاوی
را پیدا کردند) و آنرا سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دہند!
۷۲- و بخاطر بیاورید هنگامی را کہ فردی را بہ قتل رساندید سپس دربارہ
(قاتل) او بہ نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی داشتہ بودید آشکار

می سازد.

۷۳- سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید درک کنید.

۷۴- سپس دل‌های شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ، یا سختتر! چرا که پاره‌ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود، و پاره‌ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند، و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل‌های شما نه از خوف خدا می طپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

تفسیر :

ماجرای گاو بنی اسرائیل

در این آیات بر خلاف آنچه تا به حال در سوره بقره پیرامون بنی اسرائیل خوانده‌ایم که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرائی به صورت مشروح آمده است، شاید به این دلیل که این داستان تنها یکبار در قرآن ذکر شده، بعلاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی می کند، از جمله: بهانه جوئی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است، و نیز درجه

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۲

ایمان آنان را به گفتار موسی مشخص می کند و از همه مهمتر اینکه گواه زنده‌ای است بر امکان رستاخیز.

ماجرای (آنگونه که از قرآن و تفاسیر بر می آید) چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچوجه معلوم نیست.

در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می شود، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند دآوری را برای فصل خصومت نزد موسی می برند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنانکه در تفسیر آیات می خوانید می پردازد.

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید» (و اذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة).

آنها از روی تعجب «گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته‌ای؟! (قالوا اتخذنا هزوا).

«موسی در پاسخ آنان گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم» (قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین).

یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

پس از آنکه آنها اطمینان پیدا کردند استهزائی در کار نیست و مساءله جدی می باشد گفتند: «اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد»؟! (قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماهی).

جمله از «خدایت بخواه» که در خواسته های آنها چند بار تکرار شده یکنوع اسائه ادب و یا استهزاء سر بسته در آن نهفته است مگر خدای موسی (علیه السلام) را از خدای خویش جدا می دانستند؟

به هر حال، موسی (علیه السلام) در پاسخ آنها «گفت: خداوند می فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد»

(قال انه یقول انها بقرة لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک). و برای اینکه آنها بیش از این مساءله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تءخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: «آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید» (فافعلوا ما تؤمرون).

ولی باز آنها دست از پرگوئی و لجاجت برنداشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد»؟! (قال ادع لنا ربک یبین ما لونها).

موسی (علیه السلام) در پاسخ «گفت: خدا می فرماید: گاو ماده ای باشد

زرد یکدست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد» (قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين). خلاصه این گاو باید کاملاً خوشرنگ و درخشان باشد، آنچنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد. و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه‌جویی کار خود را مشکلتر ساخته، و دایره وجود چنان گاوی را تنگتر نمودند. باز «گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد»؟ (از نظر نوع کار کردن) (قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي). «چرا که این گاو برای ما مبهم شده» (ان البقر تشابه علينا).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۵

«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد»! (و انا ان شاء الله لمهتدون) مجدداً «موسی گفت: خدا می‌فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده، و برای زراعت آبکشی نکند» (قال انه يقول انها بقرة لا ذلول تثير الارض و لا تسقى الحرث). «و از هر عیبی بر کنار باشد» (مسلمة). و «حتی هیچگونه رنگ دیگری در آن نباشد» (لا شية فيها). در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند «گفتند حالا حق مطلب را ادا کردی»! (قالوا الان جئت بالحق). سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند «و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند»! (فذبوها و ما كادوا يفعلون). قرآن بعد از ذکر ریزه‌کاریهای این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می‌کند: «به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشتید، سپس درباره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت» (و اذ قتلتم نفسا فاداراهم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون). «سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند) (فقلنا اضربوه ببعضها). «آری خدا این گونه مردگان را زنده می‌کند» (كذلك يحيي الله الموتى). «و این گونه آیات خود را به شما نشان می‌دهد تا تعقل کنید»

(و یریکم آیاته لعلکم تعقلون).
در آخرین آیه مورد بحث به مسأله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته می‌گوید بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آنها دل‌های شماسخت شد همچون سنگ یا سختتر (ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فہی کالحجارة او اشد قسوة).
چرا که «پاره‌ای از سنگها می‌شکافد و از آن نهرها جاری می‌شود» (و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانہار).
یا لا اقل «بعضی از آنها شکاف می‌خورد و قطرات آب از آن تراوش می‌نماید» (و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء).
و گاه «پاره‌ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می‌افتد» (و ان منها لما یہبط من خشية الله).
اما دل‌های شما از این سنگها نیز سختتر است، نه چشمه عواطف و علمی از آن می‌جوشد و نه قطرات محبتی از آن تراوش می‌کند، و نه هرگز از خوف خدا می‌طپد.
و در آخرین جمله می‌فرماید: «خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست» (و ما الله بغافل عما تعملون).
و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند.

نکته‌ها

۱- پرسشهای فراوان و بیجا

بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و برطرف ساختن جهل و نادانی است، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند، و یا بی‌مورد انجام گیرد،

دلیل انحراف و موجب زیان است، همانگونه که نمونه‌هایش را در این داستان مشاهده کردیم.

بنی اسرائیل ماء‌مور بودند گاوی را ذبح کنند بدون شک اگر قید و شرط خاصی می‌داشت تاخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود، و خداوند حکیم در

همان لحظه که به آنها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آنها در این زمینه قید و شرطی نداشته، و لذا «بقره» به صورت «نکره» در اینجا ذکر شده است.

ولی آنها بی اعتنا به این اصل مسلم، شروع به سؤالات گوناگون کردند، شاید برای اینکه می خواستند حقیقت، لوث گردد و قاتل معلوم نشود، و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله فذبحوها و ما کادوا یفعلون نیز اشاره به همین معنی است، می گوید: آنها گاو را ذبح کردند ولی نمی خواستند این کار انجام گیرد!

از ذیل آیه ۷۲ همین داستان نیز استفاده می شود که لا اقل گروهی از آنها قاتل را می شناختند، و از اصل جریان مطلع بودند، و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی میان آنها صورت گرفته بود اما کتمان می کردند، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم: و الله مخرج ما کنتم تکتُمون: خداوند آنچه را شما پنهان می دارید آشکار و بر ملا می سازد».

از این گذشته افراد لجوج و خود خواه غالبا پر حرف و پر سؤالند، و در برابر هر چیز بهانه جوئی می کنند.

قرائن نشان می دهد که اصولا آنها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی (علیه السلام)، لذا بعد از همه این سؤالات گفتند الان جئت بالحق: «حالا حق را بیان کردی»! گوئی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است!

به هر حال، هر قدر آنها سؤال کردند خداوند هم تکلیف آنها را سختتر کرد، چرا که چنین افراد، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۸

که در هر مورد خداوند سکوت کرده، پرسش و سؤال نکنید که حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) چنین آمده اگر آنها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سر بریده بودند کافی بود، و لکن شدوا فشد الله علیهم: «آنها سختگیری کردند خداوند هم بر آنها سخت گرفت».

۲- این همه اوصاف برای چه بود ؟

همانگونه که گفتیم تکلیف بنی اسرائیل در آغاز، مطلق و بی قید و شرط بود، اما سختگیری و سرپیچی آنها از انجام وظیفه، حکم آنها را دگرگون ساخت و

سختتر شد.

با این حال اوصاف و قیودی که بعداً برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسانها بوده باشد: قرآن گویا می‌خواهد این نکته را بیان کند که گاوی که باید نقش احیا کننده داشته باشد، ذلول یعنی تسلیم بدون قید و شرط، و باربر و اسیر و زیر دست نباشد، همچنین نباید رنگهای مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد. به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می‌شوند و می‌خواهند قلبها و افکار مرده را احیا کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت فقر و غنی، قدرت و نیروی زورمندان، در هدف آنها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آنها جای نداشته باشد، تنها تسلیم حق و پایبند دین باشند هیچگونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدائی یافت نشود، و این افراد هستند

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۰۹

که می‌توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده، مشکلات را حل نموده، و آنها را احیاء کنند. ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است، و این رنگ وی را معیوب ساخته، چنین کسی نمی‌تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیا کننده داشته باشد.

۳- انگیزه قتل چه بود؟

آنچنانکه از تواریخ و تفاسیر استفاده می‌شود انگیزه قتل در ماجرای بنی اسرائیل را مال و یا مسأله ازدواج دانسته‌اند. بعضی از مفسران معتقدند یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عمو هر چه انتظار کشید عموی پیرش از دنیا برود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای در آورد. بالاخره پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی (علیه السلام) شکایت آورد که عموی مرا کشته‌اند!

بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند که انگیزه قتل این بوده است که قاتل عموی خویش تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با

جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند پسر عموی شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی (علیه السلام) کرد که عمویم کشته شده قاتلش را پیدا کنید! به هر حال ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفسد، قتلها و جنایات غالباً دو موضوع است: «ثروت» و «بی بندوباریهای جنسی».

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۰

۴- نکات آموزنده این داستان

این داستان عجیب، علاوه بر اینکه دلیل بر قدرت بی پایان پروردگار بر همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می باشد، و لذا در آیه ۷۳ خواندیم کذلک یحیی الله الموتی که اشاره به مسأله معاد است، و یریکم آیاته که اشاره به قدرت و عظمت پروردگار می باشد.

از این گذشته نشان می دهد که اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست، بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی (علیه السلام) داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او و حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند.

در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخریه نمودند.

در چند مورد می گویند از خدایت بخواه ... مگر خدای موسی با خدای آنها فرق داشت؟ با اینکه موسی صریحاً گفته بود خدا به شما دستور می دهد.

در یک مورد می گویند اگر پاسخ این سؤال را بگوئی ما هدایت می شویم که مفهومی آنست که بیان قاصر تو موجب گمراهی است و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردی!

این تعبیرات همه دلیل بر جهل و نادانی و خود خواهی و لجاجت آنها می باشد. از این گذشته این داستان به ما درس می دهد که سختگیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد به علاوه انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغز آنها بیرون براند.

نیکی به پدر

مفسران در اینجا یادآور می شوند که این گاو در آن محیط منحصر به فرد

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۳۱۱

بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند.
 می‌گویند صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام
 فراوان قائل می‌شد، در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پر سودی
 برای او پیش آمد، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود حاضر نشد وی را
 بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف‌نظر کرد.
 و به قول بعضی از مفسران فروشنده حاضر می‌شود آن جنس را به هفتاد هزار
 بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده
 است که پدر را بیدار کند و کلید صندوقها را از او بگیرد، ولی جوان مزبور حاضر
 می‌گردد که به هشتاد هزار بخرد ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد!
 بالاخره معامله انجام نشد.
 خداوند به جبران این گذشت جوان معامله پرسود بالا را برای او فراهم
 می‌سازد.
 بعضی از مفسران نیز می‌گویند: پدر پس از بیدار شدن از ماجرا آگاه می‌شود
 و گاو مزبور را به پاداش این عمل به پسر خود میبخشد که سر انجام آن سود
 فراوان را برای او به بار می‌آورد.
 پیامبر اسلام در این مورد می‌فرماید: انظروا الی البر ما بلغ باهله: «نیکي را
 بنگرید که با نیکو کار چه می‌کند؟!».

بعد

انفرت

قبل